هوالعلیم

مقدمه‌ای در معنای مفهوم و منطوق

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب مفاهیم - جلسه اول

استاد
آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

به نظر می‌رسد به‌خاطر اهمیت در مسائل اصول لفظیه، فعلاً بحث‌های مقدماتی اوامر و نواهی و مشتق و... را مطرح نکنیم و به بحث ظواهر و اصول لفظیه و... بپردازیم.

ابتدائاً بحث مفاهیم را شروع می‌کنیم و مرحوم آخوند هم با همین عنوان بحث اصول لفظیه را شروع می‌کنند.

به‌طور کلی باید ببینیم که متکلم در مقام بیان مطلب خود، در صدد چیست؟ متکلم به‌واسطهٔ بیان مطلب، ارتباطی بین خود و بین مخاطب ایجاد می‌کند و آن معنای منویّ خود را به مخاطب القاء می‌کند. آن معنایی که از نفس متکلم و از نفس قاصد به مخاطب القاء می‌شود، ممکن است به چند صورت متجلّی شود؛ ممکن است یک نوع با الفاظ باشد و یک نوع با اشاره باشد و یا با افعالی باشد که دلالت بر آن معنا کند.

بنابراین هیچ فرقی بین اقوال و بین افعال نیست مگر در نحوهٔ القاء معنا؛ وإلاّ در خود معنا منظور و مقصود جدّی قاصد و متکلم یکسان است.

مقدمه‌ای در توسعهٔ مفهوم به افعال

مطلبی که عرض می‌کنم مقدّمه‌ای است برای اینکه بگوییم این بحث مفهوم به چه مواردی توسعه پیدا می‌کند. در بعضی از اوقات متکلم زبان ندارد، بلکه با فعلش مطلب را بیان می‌کند. [یعنی] متکلم به منظورهایی برای بیان معنا، مانع و رادع دارد؛ لذا آن معنا را با فعل خود بیان می‌کند؛ مثلاً زبان ندارد و با اشاره بیان می‌کند. در بعضی از موارد، بیان معنا با لفظ واضح تر و اوضح از فعل است و در بعضی از موارد، فعل اوضح از لفظ است. متکلم به دواعی مختلفه آن معنای منویّ خود را به مخاطب القاء می‌کند.

روی‌این‌حساب آن ملاکی که در تمام افعال و اقوال و اشارات متکلم وجود دارد عبارت است از آن معنا و مفهومی که آن مفهوم در ذات متکلم منوی است؛ منتها نحوهٔ بیان آن مفهوم، صور مختلفی به خود می‌گیرد و مصادیق مختلفی دارد.

نقد تعریف اصولیون از مفهوم

بحثی را که قدما و متأخرین مطرح کرده‌اند که مفهوم عبارت است از معنایی که لازمهٔ منطوقِ عبارت است و تابع دلالت مطابقی یا تضمنیِ عبارت است، می‌توانیم بگوییم که این معنا ناتمام است؛ به جهت اینکه همان‌طور که ممکن است متکلم از منطوق عبارت، مخاطب را به مفهوم التزامی بکشاند، همین‌طور می‌تواند از

منطوق فعلی که انجام می‌دهد او را به مفهوم افعال خود هدایت کند و سوق بدهد. به عبارت دیگر فعل متکلم همان لفظ متکلم است که به این صورت درآمده است و لفظ متکلم همان فعل متکلم است که به این صورت درآمده است.

دلالت فعل بر معنا

یک وقتی متکلم در بیان احترام به بزرگتر می‌گوید: «اَکرموا کبارکم» و آن معنای وجوب احترام به افضل و اکبر را با عبارت اَکرموا کبارکم بیان می‌کند. و گاهی‌اوقات متکلم این معنا را با فعل مستقیم خود بیان می‌کند؛ یعنی وقتی که بزرگتری وارد می‌شود، متکلم در قبال آن بزرگتر می‌ایستد.

اگر ما دستگاه مبدله‌ای داشته باشیم که فعل را به قول برگرداند و قول را به فعل برگرداند، در اینجا به آن مطلبی که منظورم هست خواهیم رسید که همان فعل متکلم که برخاستن درقبال بزرگتر است می‌گوید: اکرموا کبارکم و همان قول متکلم که می‌گوید: اکرموا کبارکم، یعنی من درقبال بزرگتر برمی‌خیزم. معنای فعل متکلم و معنای قول متکلم هر دو به یک ملاک برمی‌گردد. آن ملاک عبارت است از آن معنایی که در نیّت متکلم است و آن را به صور مختلف بیان می‌کند. روی این لحاظ، اختصاص باب مفاهیم و باب منطوق، به الفاظ و تراکیب جملات ـ چنان‌که تابه‌حال این‌طور بوده است ـ یک‌مقدار دائرهٔ مفهوم را ضیق کردن است.

اگر ما بخواهیم در باب مفهوم بحث کنیم که آیا این عبارت مفهوم دارد یا مفهوم ندارد، آیا دلالت بر یک معنای مخالف می‌کند یا نمی‌کند و آیا دلالت بر یک معنای موافق به‌نحو ترقّی و اولویت دارد یا ندارد، لاجرم باید بحث را به اینجا بکشانیم که آیا ممکن است فعل هم چنین معنایی را برساند یا نه؟ آیا فعل می‌تواند به آن مدلول التزامی هدایت کند یا نمی‌تواند؟ باید بحث را به اینجا بکشانیم و چطور اینکه بحثی تابه‌حال انجام نشده است.

تلمیذ: می‌توان گفت چون بحث مفاهیم در باب الفاظ است پس بحث از فعل در اینجا نیامده است ولی در باب حجیّت فعل امام علیه‌السّلام مطرح شده است.

استاد: بحث حجیّت اعم است. حجیّت هم شامل قول امام و هم شامل فعل و تقریر امام می‌شود، چطور اینکه تابه‌حال همین‌طور بوده است.

بنا بر اینکه فعل امام را ملاک برای عمل بدانیم، چطور اینکه می‌دانند،[1] بنا را بر این می‌گذاریم که فعل امام همچون تقریر و قول امام ملاک برای عمل و ملاک برای حکم است؛ در این صورت مضایقه از داخل کردن فعل در بحث مفاهیم بدون وجه می‌نماید. و ما باید مفهوم را اعم بگیریم از آن معنای التزامی‌ای که مترتب

[1] . البتّه ما در اینجا صحبت داریم و بعداً عرض خواهیم کرد که فعل در چه صورت حجّت است و آیا هر فعلی ملاک برای عمل و انقیاد و متابعت هست یا نیست و آیا بدون قرینه، خود فعل حجیّت دارد یا ندارد، در مبحث فعل انشاءالله بزودی بحث می‌کنیم.

بر منطوقِ عبارت و جمله می‌شود، و هم اعم از معنای التزامی‌ای که ممکن است بر خود آن فعل مترتب شود. همان‌طوری‌که عرض کردم هیچ فرقی بین فعل و قول نیست الاّ اینکه اینها در نحوهٔ ظهور و در نحوهٔ مصداق تفاوت دارند.

کسی که عملی را انجام می‌دهد، یک وقت آن عمل را به اعضاء و جوارح انجام می‌دهد و یک وقت آن عمل را با زبان انجام می‌دهد؛ منتها این عمل را به‌نحو حکایت و به‌نحو اخبار و یا به‌نحو انشاء انجام می‌دهد. مثلاً یک وقت شما جنسی را می‌خرید و می‌گویید: «اِشتریتُ و قبلتُ» و یک وقت با عملتان این فعل و عمل را انجام می‌دهید که به آن معاطات می‌گویند. هر دوی اینها از نقطه‌نظر ملاک واحد است و تفاوتی ندارد. بنابراین با این مقدمه‌ای که عرض کردم، خود فعل همچون عبارت و همچون لفظ، در این معنای مفهوم و منطوق می‌گنجد. این بحثی بود که به‌عنوان مقدمه عرض شد.

مفهوم یعنی هر معنای لازم، از مدلول مطابقی

و اما مفهوم و منطوق به چه می‌گویند؛ هر لفظی را که متکلم ادا کند یا هر لفظ و عبارتی که به ظهور برسد، چه متکلم با لسان این را ادا کند یا اینکه با عبارتی را در جایی بنویسد و به هر کیفیتی که باشد، دیگر ارتباط متکلم با آن عبارت قطع می‌شود و از این به بعد و دیگر این عبارت به دست مخاطب و رائی و ناظری که آن را مشاهده می‌کند می‌افتد. متکلم عبارتی را می‌گوید و بعد هرچه فریاد بزند که منظور من از این عبارت این بوده است و آن نبوده است، دیگر فایده‌ای ندارد، چون ارتباط او با گفتن دیگر از آن کلام قطع می‌شود.

از هر کلامی که انسان بشنود و یا آن کلام را ببیند، خواهی‌نخواهی یک معنای مطابقی به ذهن انسان وارد می‌شود. و این مطلب در مباحث مجازات و استعارات و کنایات خیلی مفید است. من‌باب‌مثال وقتی که من می‌گویم: «رأیتُ اسدًا فی الحمام» با گفتن «رأیت» مفهوم رؤیت به ذهن مخاطب خواهد آمد، چه متکلم بخواهد یا نخواهد، چه متکلم مقصودش از رؤیت، نیّت و رأی باشد یا دیدن ظاهر باشد یا هیچ کدام از اینها نباشد، با گفتن «رأیت» یک مفهوم رؤیت مطابقی به ذهن مخاطب خواهد آمد. و بعد می‌گویم: «اسدًا»، با گفتن «اَسد» یک مفهوم مطابقی که حیوان مُفترس باشد به ذهن مخاطب خواهد آمد، با گفتن «فی الحمّام» یک معنای مطابقی که همان حمّام ظاهری باشد به ذهن مخاطب خواهد آمد!

حالا صحبت در این است که آیا مخاطب از این معنای مطابقی به معنای دیگری می‌رسد یا نمی‌رسد؟ «به معنای دیگر رسیدن» را می‌گویند: مفهوم. اگر به معنای دیگری نرسد و در همین معنای منطوقی بماند، به این می‌گویند: منطوق. اگر منظور از رأیت اسدًا فی الحمّام، رجل شجاع باشد، به این رجل شجاع می‌گویند: مفهوم. پس ما معنای مفهوم را گسترش دادیم. آن معنای لازمی که پس از ورودِ معنای مطابقی به ذهن مخاطب می‌آید را مفهوم می‌گویند. پس لاجرم در وهلهٔ اول حتماً آن معنای مطابقی خواهد آمد.

اینکه بعضی از بلغاء و ادبا گفته‌اند: «در مجاز معنای مطابقی در ذهن نمی‌آید بلکه ابتدائاً آن معنای مستعارٌله در ذهن می‌آید»، این کلام آنها خالی از تأمل نیست؛ چون شما چه بخواهید یا نخواهید معنای مطابقی در ذهن آمده است. چه بخواهید یا نخواهید آن معنایی که از نقطه‌نظر وضع و محاوره در اصطلاح آن لفظ غلبه دارد به ذهن مخاطب می‌آید. إنّما الکلام در اینکه شما یا در همان معنا توقف می‌کنید و یا از آن معنا به معنای دیگری می‌رسید.

مقایسه استعاره و کنایه

پس در اینجا فرق بین استعاره و کنایه چه می‌شود؟

شباهت استعاره و کنایه

در استعاره شما به آن معنای غیر ما وضع له می‌رسید، در کنایه هم شما به معنای غیر ما وضع له می‌رسید، پس فرق این‌دو در چیست؟! من‌باب‌مثال من می‌گویم: رأیت اسدًا فی الحمام، از این عبارت، شما به رجل شجاع می‌رسید که لازمهٔ معنای منطوق است، بعد می‌گویم: فلانٌ کثیر الرّماد، از این عبارت به جود و عطا و بخشش می‌رسید که آن هم معنای غیرمنطوق است؛ پس آیا ما در اینجا باید کنایه را هم از اقسام استعاره و مجاز به حساب بیاوریم یا اینکه بنا بر رأی سکاکی که ایشان می‌فرمایند: «کنایه از اقسام حقیقت است»، باید از اقسام حقیقت به حساب بیاوریم؟

در هر دو موردِ استعاره و کنایه می‌بینیم که معنای منطوق در ذهن مخاطب می‌آید. هر دو معنا در ذهن می‌آید هم فلانٌ کثیر الرّماد در ذهنش می‌آید. فلانٌ، آن شخص عرض کنم که دارای این خصوصیات است. (کثیر به معنای کثیر و کثرت و اینها است. الرماد هم که به معنای خاکستر است)؛ یعنی فلانی خاکسترش زیاد است. اینکه خاکسترش زیاد است اینیکه خاکسترش زیاد است، آیا غیر از این معنای مطابقی در ذهن شما آمد یا همین آمد؟ همین می‌آید. آیا شما بر همین معنای مطابقی توقف می‌کنید یا از این معنای مطابقی به یک معنای دیگری منصرف می‌شوید؟ به یک معنای دیگری. آیا آن معنا منطوق این است یا اینکه لازمهٔ آن است؟ لازمهٔ آن است بنابراین چه فرقی بین استعاره و کنایه هست؟! هر دوی اینها که یکسان هستند! در رأیت اسدًا فی الحمام شما از این معنا به معنای دیگر رسیدید. در فلانٌ کثیر الرماد هم از این معنا به معنای دیگری رسیدید. پس چه فرقی دارد؟! چرا آن را از اقسام حقیقت و این را از اقسام استعاره می‌شمارند؟!

تفاوت استعاره و کنایه

فرقشان این است که در کنایه مثل فلانٌ کثیر الرماد متکلم دو منظور دارد؛ منظور اول ارادهٔ جدی در معنای مطابقی، و منظور دوم انتقال از معنای مطابقی به آن معنای التزامی است. اما در استعاره مثل رأیت اسدًا فی الحمام متکلم ارادهٔ جدی در رؤیت أسد در حمام را ندارد بلکه فقط ارادهٔ آلی و واسطی دارد. آن معنای

مطابقی واسطهٔ رسیدن به ارادهٔ جدی است. یعنی ارادهٔ جدی به خود معنای مطابقی ندارد. ولی در مورد کنایه ارادهٔ جدی دارد، می‌گوید: من واقعاً می‌گویم که فلانی خاکستر خانه‌اش زیاد است! شوخی نمی‌کنم! واقعاً طبخ در این منزل زیاد است. ولی از این بیان زیادی خاکستر و کثرت رماد، فقط کثرت رماد را قصد نمی‌کنم بلکه کثرت رماد را قصد می‌کنم تا اینکه شما از این کثرت رماد به یک معنای دیگری که آن هم منظور من است انتقال پیدا کنید.

بنابراین اگر ما در این زمان که دیگر پخت و پز و طبخ با وسایل قدیم تحقق پیدا نمی‌کند، اگر بخواهیم جوادیت و جودت شخص را با کثیرالرماد بیان کنیم، این دیگر مجاز می‌شود. کثیرالرماد در جایی کنایه بود که واقعاً کثرت رماد در آنجا متحقق بود. اما اگر همین کثیرالرماد عبارت و تمثیلی شود، و کلام و لفظی برای جوادیت و جودت برای زید شود و واقعاً هم این معنای مطابقی منظور جدی متکلم نباشد، در این صورت از بحث کنایه خارج می‌شود و در بحث مجاز داخل می‌شود.

بنابراین فرق بین استعاره و کنایه در این است که گرچه در هر دوی اینها معنای مطابقی در ذهن می‌آید، لکن در استعاره برای متکلم منظور جدی نیست ولی در کنایه منظور جدی هست. می‌گوید: من منظور جدی دارم که واقعاً کثرت رماد در منزل این شخص متحقق است ولی شما را به‌واسطهٔ کثرت رماد عبور می‌دهم و منصرف می‌کنم و هدایت می‌کنم به یک معنای التزامی که آن بخشش زید است. ولی در مورد استعاره این‌طور نیست، واقعاً منظور جدی من اسد در حمام نیست بلکه منظور جدی من در اینجا رجل شجاع است و این معنای مطابقی را به‌عنوان صراط و به‌عنوان قنطره‌ای برای وصول به آن معنای لازم قرار داده‌ام. این فرق بین استعاره و کنایه است.

تلمیذ: در اصطلاح مردم «کثیرالرماد» کنایه است، نه استعاره.

استاد: باید توجه شود که الآن از این کثیرالرماد چه چیزی را قصد می‌کنیم؟ من‌باب‌مثال شما به شخصی که اصلاً با خاکستر و طبخ با هیزم سر و کار ندارد، بگویید: «فلانٌ کثیرالرماد؛ فلانی خاکستر خانه‌اش زیاد است»، او چه می‌گوید؟! با تعجب به شما نگاه می‌کند و می‌گوید: «آیا دارید هذیان می‌گویید؟!» اما اگر به او گفتید که فلانی همیشه گاز خانه‌اش روشن است، این فوراً به بخشش پی می‌برد. پس در این زمان که طبخ با گاز و با این وسائل امروزی است باید الفاظ مطابق با محاورهٔ امروزی برای کنایه استعمال شود، نه آن الفاظی که در آن زمان بوده است.

الآن که شما با لفظ کثیرالرماد می‌گویید و کنایهٔ آن را متوجه می‌شوید به‌خاطر این است که شما اهل محاورهٔ آن زمان هستید و بر محاورهٔ آن زمان مطّلع هستید، والاّ عرف که از کثیرالرماد؛ فلانی خاکسترش زیاد است، چیزی نمی‌فهمد و می‌گوید: خاکسترش زیاد است یعنی چه؟! آیا خاکسترش زیاد است یعنی هیزم فروش است و منقل دارد؟!

عدم نیاز کنایه به قرینه

تلمیذ: اگر استعاره باشد باید مناسبت وجود داشته باشد.

استاد: مناسبتش را به صرف یک علاقه درست می‌کنیم. این لفظ را به صرف یک عنایت در این معنای مجاز استعمال کرده‌ایم. مثل اینکه در رأیت اسدًا، أسد را به یک عنایت در رجل شجاع استعمال می‌کنیم. اشکال ندارد که الآن کثیر الرماد در آن عرف خاص، در همان معنا استعمال شود ولیکن مجاز است و کنایه نیست. اما در عرف عام بدون قرینه هیچ‌چیزی نیست و اگر بخواهیم کثیر الرماد را بیاوریم باید حتماً قرینه بیاوریم. کنایه قرینه نمی‌خواهد بلکه مجاز و استعاره است که قرینه می‌خواهد. اما کثیر الرماد در عرف عام نیاز به قرینه دارد.

تلمیذ: متکلم گاز را به منزلهٔ رماد حساب کرده است لذا قطعاً ذهن به این منتقل می‌شود که پخت و پز این شخص زیاد است و جواد است.

استاد: پس شما در اینجا کثیر الرماد را در گاز روشن استعمال کردید؛ این منطوق نیست، این استعاره می‌شود و این دوتا شد. مثل این است که شما لفظ اسد را در رجل شجاع استعمال کرده‌اید، این می‌شود استعاره. عرض من این است که اگر بخواهید کنایه باشد با کثیر الرماد نمی‌توانید کنایه را برسانید.

منطوق و مفهوم دو لازمهٔ لاینفک عبارت

بنابراین آنچه الآن مدّ نظر من است این است که وقتی متکلم بیانی را القاء می‌کند یا عبارتی در جایی متجلی می‌شود، خواهی‌نخواهی آن مدلول مطابقی در ذهن مخاطب خواهد آمد؛ چه منظور جدی متکلم، مدلول مطابقی باشد یا نباشد. در این مطلب شکی نیست. و همین‌طور خواهی‌نخواهی مفهوم و آن مدلول التزامی این عبارت یا آن فعل هم در ذهن مخاطب می‌آید؛ چه منظور متکلم آن مدلول التزامی باشد یا نباشد، چون اینها لازم لاینفک هستند.

وقتی که شخص ساهی یا نائم می‌گوید: «رأیت اسدًا فی الحمام»، خواهی‌نخواهی رؤیت و اسد و فی الحمام به ذهن سامع می‌آید. قطعاً چنین معنایی منظور این شخص نیست چون نائم است و اصلاً در مقام بیان نیست، ولی این در نظرِ من خواهد آمد. همین‌طور مفهوم این عبارت و مدلول التزامی این عبارت که رجل شجاع است هم در ذهن من می‌آید؛ چه منظور این شخص باشد یا نباشد.

من‌باب‌مثال اگر روی یک دیوار نوشته شده باشد: رأیت اسدًا فی الحمام، قطعاً ذهن شما به رجل شجاع می‌رود. در مدلول مطابقی ذهن شما به رؤیت و اسد و حیوان مفترس و حمام می‌رود. آیا احتمال نمی‌دهید که این شخص نویسنده دیوانه بوده است؟! یا نائم بوده و نوشته است؟! چون نائم هم ممکن است خیلی از این کارها را انجام دهد. قطعاً خواهی‌نخواهی هم این منطوق در ذهن می‌آید و هم آن مفهوم در ذهن می‌آید. إنّما الکلام در اینکه آیا این منطوق و این مفهوم، عندالعقلاء معتبر است یا نیست؟ این یک صحبت دیگر است. آیا این عبارت و این منطوق ملاک حجّیت دارد یا ندارد؟ آن یک حرف دیگر است. اما اینکه منطوق و مفهوم دو

لازمهٔ لاینفک عبارت و الفاظ هستند، چه مقصود متکلم باشند یا نباشند، در این شک و شبهه‌ای نیست.

و لذا در مورد این عبارتی که بعضی از اعلام می‌فرمایند: «مفهوم در آنجایی مصداق پیدا می‌کند که متکلم از بیان دلالت این عبارت بر آن التزام، منظور جدی داشته باشد» می‌توانیم بگوییم که یک‌مقدار جای تأمل هست. این فعلاً نمائی از بحث مفاهیم بود. إن‌شاءالله فردا یک‌مقدار بیشتر در اطراف آن صحبت می‌کنیم.

اللَهمّ صلّ علی محمد و آل محمد